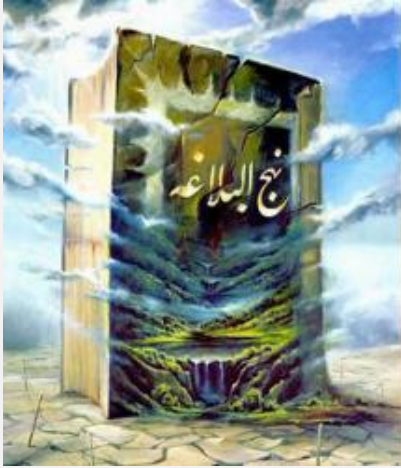


عهدنامه امام علي(ع) به اهالي نجران

نجران، ناحیه ای است در سرزمین یمن، که در منتهی الیه این سرزمین در سمت مکه معظمه قرار دارد و نجران بن زیدان بن سبأ بن یسحجب، آن را بنا نهاد...



نجران، ناحیه ای است در سرزمین یمن، که در منتهی الیه این سرزمین در سمت مکه معظمه قرار دارد و نجران بن زیدان بن سبأ بن یسحجب، آن را بنا نهاد.

در صدر اسلام، اهالی این ناحیه بر دین مسیحیت بوده و سران آن برای مباحله با پیامبر(ص) عازم مدینه منوره شدند، ولی پس از آن که با صداقت و صمیمیت رسول خدا(ص) رو به رو شدند، پیمان صلحی با آن حضرت امضا و از آن پس در پناه حکومت اسلامی قرار گرفتند.

روایت شد که پیامبر(ص)، به خاطر فتنه انگیزی های یهود و نصاری و ضدیت آنان با اسلام و مسلمانان، سفارش کرد که پس از وی، آنان را از جزیره العرب اخراج و این سرزمین بزرگ را از لوث وجود آنان خالی گردانیده و تنها مسلمانان را در آن، مقیم گردانند. به همین جهت عمر بن خطاب (دومین خلیفه مسلمین) در عصر خلافت خود، اهالی نجران را از یمن اخراج و آنان را به سرزمین عراق کوچانید.

اما هنگامی که حضرت علی(ع) به خلافت رسید و جهت مبارزه با اصحاب جمل، عازم عراق شد و پس از پیروزی در جنگ جمل، مقر خلافت خود را به کوفه منتقل کرد، سران و بزرگان نجران پیمان نامه خویش با رسول خدا(ص) را گرفته و به خدمت امیرمؤمنان(ع) رسیدند و خواستار بازگشت به سرزمین سابق خویش، یعنی نجران یمن شدند.

حضرت علی(ع) به خاطر مصالحی، درخواستشان را نپذیرفت و به آنان توصیه نمود، که در نجران عراق باقی بمانند.

بدین جهت، پیمان نامه ای برای آنان نوشت و آنان را در باقی ماندن در سرزمین عراق، راضی گردانید.

آن حضرت در دهم جمادی الثانی، سال 37 قمری این پیمان نامه را برای مسیحیان نجران مقرر فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم. هذا كتاب من عبدالله علي بن ابي طالب امير المؤمنين لأهل النجرانية، انكم اتيتموني بكتاب من نبي الله(ص) فيه شرط لكم علي انفسكم و اموالكم و ائتي وفيت لكم بما كتب لكم محمد(ص) و ابوبكر و عمر، فمن أتي عليهم من المسلمين فليف لهم و لا يضاموا و لا يظلموا و لا ينتقض حق من حقوقهم.

و كتب عبدالله بن ابي رافع، لعشر خلون من جمادي الآخرة، سنة سبع و ثلاثين، منذ ولج رسول الله(ص) المدينة.

این پیمان نامه را که کاتب آن حضرت، یعنی عبدالله بن ابي رافع تحریر نمود، سندی مهم برای حفظ و امنیت نصاری نجران عراق گردید.

همان طوری که در روز سوم صفر بیان کردیم، زید بن علی بن الحسین(ع)، که یکی از علویان مبارز و از آمران به معروف و ناهیان از منکر بود، در عصر هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) در کوفه بر ضد خلافت و حکومت جائزانه بنی امیه قیام کرد و در نبرد با سپاهیان خلیفه به شهادت رسید.

با این که یاران و فرزندانش، بدن مطهر وی را مخفیانه در تاریکی شب دفن نمودند، با این حال یوسف بن عمر، عامل هشام در عراق، قبرش را یافت و بدنش را از قبر بیرون آورد. آن گاه سرش را از بدن جدا و به شام فرستاد و بدنش را در محله کناسه کوفه به دار آویخت.(1)

پس از شهادت زید، دشمنی های هشام نسبت به آل علی بن ابي طالب(ع) زیادتر شد و این خلیفه نابکار، فشارهای سنگینی بر آنان وارد نمود.

هشام بن عبدالملک، پس از دریافت سر زید و نصب آن در شام، دستور داد آن را به مدینه بفرستند.

حاکم مدینه به مدت هفت روز آن را در مسجد النبی(ص) آویخت و اهالی این شهر را به دیدن آن و شنیدن خطبه های سخنرانان حکومتی که بر ضد اهل بیت(ع) سخن پراکنی می کردند، مجبور نمود. آن گاه، این سر مطهر را به دستور هشام به مصر فرستاد.

ابوحکم بن ابي ابیض قیسی که حامل سر زید بود، در روز دهم جمادی الآخر، سال 122 قمری، آن را وارد مصر گردانید و اهالی این منطقه را برای دیدار از سر مقدس زید و ترساندن مخالفان حکومت، تحت فشار قرار داد.

هم اکنون در حد فاصل قاهره و برکه قارون، در نزدیکی مسجد ابن طولون، زیارتگاهی است، که گفته می شود سر زید در آن مدفون است.(2)

1- نك: تاريخ الطبري، ج5، ص 503؛ الفتوح (ابن اعثم كوفي)، ج8، ص 122؛ تاريخ دمشق (ابن عساکر)، ج19، ص 456 و 476.

پس از آن که مأمون عباسی به سرداری طاهر بن حسین بر برادر خود امین پیروز گردید و عراق و سایر بلاد اسلامی را در سیطره خویش درآورد، بنا به توصیه وزیر و کارگزار اصلی خلافت خویش، یعنی فضل بن سهل، دست طاهر بن حسین را از مناطق فتح شده کوتاه و تمامی آن نواحی را به حسن بن سهل، برادر فضل بن سهل واگذار نمود.

این امر، مردم کوفه به ویژه شیعیان را نسبت به صداقت و راستگویی مأمون بدگمان کرد و آنان به تدریج نسبت به مأمون و عامل وی در عراق بی اعتنایی و سبّی از سادات حسنی به نام ابن طباطبا را پیشوای خویش قرار داده و آماده قیام گردیدند.

ابن طباطبا، که نام و نسبش: محمد بن ابراهیم، بن اسماعیل، بن ابراهیم، بن الحسن (مثنی)، بن الحسن (مجتبی)، بن علی، بن ابی طالب (صلوات الله علیهم اجمعین) است، در روز پنج شنبه، دهم جمادی الثانی، سال 199 قمری قیامش را آغاز و آشکار نمود. وی مردم را به "الرّضی من آل محمد(ص)" و عمل به کتاب (قرآن مجید) و سنت نبوی دعوت نمود و عده کثیری به او پیوسته و وی را یاری نمودند.

از جمله کسانی که به او پیوسته و در این حرکت اعتراضی، بسیار جدی و پرتلاش بود، فردی است به نام سری بن منصور شیبانی، معروف به ابوالسرایا.

پس از آشکار شدن قیام ابن طباطبا، مردم کوفه از وی استقبال و گروه، گروه با او بیعت کردند. سلیمان بن منصور دوانقی که از سوی حسن بن سهل در کوفه حکومت داشت، ناگزیر به فرار از این شهر شد و از این طریق، دست هواداران ابن طباطبا و ابوالسرایا را بازگذاشت.

حسن بن سهل، از سلیمان بن منصور ناراحت و وی را سرزنش کرد و لشکری به استعداد ده هزار مرد جنگی به فرماندهی زاهر بن زهیر به سوی کوفه گسیل داشت، تا قیام ابن طباطبا را سرکوب و از گسترش آن جلوگیری نماید. آنان در بیرون شهر کوفه، در آخر جمادی الثانی با هواداران ابن طباطبا به نبرد پرداختند و پس از جنگ و گریز زیاد و کشته و زخمی شدن تعداد زیادی از طرفین، سرانجام سربازان زاهر بن زهیر متحمل شکست سنگین و عقب نشینی گردیدند و سپاهیان ابن طباطبا آنان را تعقیب و از اموال و ابزارشان بسیار غنیمت گرفتند.

یک روز پس از عقب نشینی ذلت بار سپاهیان حسن بن سهل و پیروزی هواداران ابن طباطبا به سرداری ابوالسرایا، پیشوای انقلابیون کوفه، یعنی ابن طباطبا، به طور ناگهانی درگذشت. گویند ابوالسرایا وی را مخفیانه و مرموزانه مسموم و از این طریق وی را از سر راه خویش برداشت، تا خود به آرزو و آمالش برسد.

پس از درگذشت ابن طباطبا، کودک کم سن و سال دیگری از سادات حسینی را، که نامش محمد بن محمد، بن یحیی، بن زید، بن علی، بن الحسین، بن علی، بن ابی طالب (صلوات الله علیهم اجمعین) بود به پیشوایی خود برگزیدند، ولی فرماندهی و رهبری واقعی آنان را ابوالسرایا به دست گرفته بود و از آن پس، داعیان و هواداران خود را به شهرهای اطراف فرستاد و مردم را به بیعت فراخواند. (1)